

# حصار نای

قلم سهیلی خوانساری

(۶)

و چنانکه نوشته شد دومین بار مسعود بسعی وی از حصار مرنج مستأخر گشت .

۲ - امیر قوام الملک نظام الدین ابونصر هبة الله پاریسی که در عهد سلطنت سلطان مسعود بن ابراهیم در خدمت عضدالدوله شیرزاد بهندوستان روانه و سپهسالار شاهزاده مزبور بود و بسبب و داد بسیار که با مسعود داشت او را حکومت چالندر فرمود و سابق نگارش یافت که پس از چندی معاندان سعایت کرده بجرم کسر عمل هر دو گرفتار و محبوس شدند .

ابونصر پاریسی بنا بقول عوفی وزیری صاحب کفایت فایض درایت وافر فضل شامل بذل بوده و در دولت سلطان ابراهیم بن مسعود کارهای بزرگ کرده و بفضل و کفایت معروف و مشهور بوده و چنانکه عوفی گوید : چون بر رأی او آن شغل ممکن گردانیدند و زمام مصالح خاص و عام در کف کفایت و قبضه شهادت او دادند او چون آفتاب بر سمت سمای ملک نور پاشیدن گرفت اما چون آن خورشید بحد کمال رسیده بود زود در گذشت و از جهان فضل و هنر بعالم بقارفت بلی کار زمانه غدار همینست .

( مثنوی )

دهد بستاند و عاری ندارد      بجز داد و ستد کاری ندارد  
 کدامین سر و را داد او بلندی      که بازشخم نداد از دردمندی

همان روز که نام وزارت بر وی نشست رقم صحت از نهاد او  
 برخاست و بر بستر ضرورت بخفت و در آن حال این در آبدار را بالماس بیان بسفت  
 در بغا گوهر فضل که در خدم و بال آمد      بچشم حسدان لعلم همه سنک و سفال آمد  
 چو کلاک اندر بنان من بدیدی خاطر غوری      مراتب را خبر دادی که همان عز و جلال آمد  
 چو زخم تیغ من دیدی شه هندوستان در هند      بدستور از غمان گفتمی که سام بود زال آمد  
 نماز بامدادی من نظامی را گمر بستم      نماز شام فرزندی مرا نعمت زوال آمد  
 و زاری مسعود در ماتم وی      در ضمن این قصیده که در مدح سلطان  
 ملک ارسلان بن مسعود و تذکره بمرک بونصر است مشهود میباشد :

این عقل در یقین زمانه گمان نداشت      که عقل راز خویش زمانه نهان نداشت  
 در گیتی ای شایستگی کران داشت هر چه داشت      چون بنگرم عجایب گیتی کران نداشت  
 هر گونه چیز داشت جهان تا بنای داشت      ملکی قوی چو ملک ملک ارسلان نداشت  
 باینده باد ملکش و ملکیت ملک او      گایام نو بهار چنان بوستان نداشت  
 گشت آن زمان که ملکش موجود شد جهان      دلشاد و هیچ شادی تا آن زمان نداشت  
 آن جود و عدل دارد سلطان که پیش ازین      آن جود و عدل حاتم و نوشیروان نداشت  
 هنگام کور و فر و غاتاب زخم او      شیر ژبان ندارد و پیل دمان نداشت  
 ای پادشاه عادل و سلطان گنج بخش      هر گز جهان و ملک چو توقهرمان نداشت  
 امروز یاد خواهم کردن ز حسب حال      یکدستان که دهر چنان داستان نداشت  
 بو نصر پادسی ملک کا جان بتو سپرد      زیرا سزای مجلس عالی جز آن نداشت  
 جان داد در هوات که باقیست باد جان      اندر خور نثار جز آن پاک جان نداشت

آن شه‌م کار دان مبارز که مثل او این دهریک مبارز و يك كاردان نداشت  
 مرد هنر سوار که یکباره از هنر اندرجهان نماند که او زیر ران نداشت  
 کس چون زبان او بقصاحت زبان نداد کس چون بیان او بلطافت بیان نداشت  
 او یافت صد کرامت اگر مدتی نیافت او داشت صد کفایت اگر سوزبان نداشت  
 اندیشه مصالح ملک تو داشت بس واندوه سوزبان و غم خان و مان نداشت  
 درهرچه افتاد بد و نیک و بیش و کم او تاب داشت تاب سپهر کبان نداشت  
 آن ساعت وفات که باینده باد شاه روی نیاز جز بسوی آسمان نداشت  
 مدح خدایگان و ثنای خدای عرش جز بر زبان نراند و جز آن دردهان نداشت  
 آن بندگی که بودی در دل نکرد از آنک بگفته داشت چرخش و جز ناتوان نداشت  
 این مدح خوان دعا کندش زانکه درجهان کم بود نعمتی که برین مدح خوان نداشت  
 در بنده مهر داشت چهل سال و هرگز او بر هیچ آدمی دل نامهربان نداشت  
 جانهای بندگان همه پیوند جان تست هر بنده جز برای تو جان و روان نداشت  
 صاحبقران تو بادی تا هست مملکت زیرا که مملکت چو تو صاحبقران نداشت  
 فرزندانگانش را پس مرگش عزیز دار کو خود بهر جز غم فرزندانگانش نداشت  
 بنابراین وی درعهد سلطنت سلطان ملک ارسلان (۵۰۹ - ۵۱۱) بمسند  
 وزارت متمکن و وفاتش نیز سنوآت مذکور در شصت و سه سالگی اتفاق افتاده  
 است و ابوالفرج رونی را نیز در مدح او قصاید بسیارست .

۴ - خواجه منصور بن احمد بن حسن میمنندی صاحب دیوان عرض  
 که از یاران مشفق مسعود بوده .

۵ - صاحب الاجل الاعلی علی خاص که از درباریان و مقربان-اطمان  
 ابراهیم و از یاران مسعود بوده و درعهد بادشاه مزبور وفات یافته است و

مسعود را در ماتم وی قصیده بدین مطلع است :

گمان بری که وفا داردت سپهر مگر تو این گمان مبر اندر وقاحتش بنگر  
 ۶ - عمیدالملک ابوالقاسم خاص از ارکان دولت سلطان ابراهیم که  
 بار اول مسعود بکمک و سعی او از حصار نای برهید \*

۷ - خواجه عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد که در اواخر زمان  
 سلطان ابراهیم پس از خواجه مسعود رجحی رایت وزارت افراشت ،

۸ - ابوالرشد رشید بن محتاج خاص سلطان ابراهیم .

۹ - عمید الاجل خواجه ابوالفرج نصر بن رستم سپهسالار صاحب دیوان

هند که مسعود ویرا بسیار ستوده و اگرام و رعایت بسیار یافته لیکن مسعود سعایت  
 او را سبب گرفتاری خود دانسته و بر سبیل گناه این قطعه را بوی نوشته است  
 ابوالفرج شرم نامدت که ز خبث در چنین حبس و بندم افکندی

( الخ )

۱۰ - خواجه ابو طاهر بن عمر صاحب دیوان

۱۱ - امیر ابوالفتح عارض لشکر

۱۲ - ابو سعد بابو

۱۳ - بهروز بن احمد وزیر سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی

( شعراء معاصر و اقران مسعود )

۱ حکیم سنائی غزنوی سخنور بی عدیل که از شعرای معروف عهد

غزنویان بوده و زمان سلطان ابراهیم و مسعود و ملک ارسلان و بهرامشاه غزنوی

را درك کرده و در سال ۴۴۵ هجری وفات یافتست و دیوان حضرت استاد مسعود را

او تنظیم و اشعار ویرا او جمع آوری و برخی اشعار دیگرانرا بنام او دانسته

و ثبت نموده بوده ثقة الملك طاهر بن علی مشکان اورا ازین خطا آگاهانید وی  
این قصیده نغز در اعتذار فرمود و مدح مسعود نمود .

ای عمیدی که باز غزتی را	صورت و سیرت چو بوستان کرد
باز عکس جمال گل فامت	حجره دیده را گلستان کرد
باز نطق زبان در بارت	صدف عقل را در افشان کرد
هیبت زود پاپ کند روت	راز را پیش عقل عریان کرد
خاطر دور بین تیز روت	عفو را بار گیر عصیان کرد
آنچه در طبع خلق خلق تو کرد	در چمن ابرهای نیسان کرد
و آنچه در راه گوش شعر نوراند	در صدف قطره های باران کرد
چون بدید این رهی که گفته تو	کافر انرا همی مسلمان کرد
کرد شعر جمیل تو جمله	چون نبی را گزیده عثمان کرد
چون و اوع جهان بشعر تو دید	عقل او گرد طبع جولان کرد
شعر ما را بجمله در دیوان	چون فراهم نهاد دیوان کرد
دفتر خویش را ز نقش حروف	قابل عقل و قابل جان کرد
تا چو دریای موج زن سخنت	در جهان درو گوهر ارزان کرد
چون یکی درج ساخت بر گوهر	هجز دزدان پر و نگهبان کرد
طاهر این حال پیش خواجه گفت	خواجه يك نکته گفت و برهان کرد
گفت آری سنائی از سر جهل	با نبی جمع ژاژ طیان کرد
در و خرمهره در یکی رشته	جمع کرد آنکهی بریشان کرد
خواجه طاهر چو این بگفت رهیت	خجالی شد که وصف نتوان کرد
لیک معذور دار زانکه مرا	معجز شعرهات حیران کرد

زآنکه بهر جواب شعر ترا  
 بهر عشق پدید کردن خویش  
 دیو را با فرشته در یکجای  
 پس چو شعری بگفت و بیا آمد  
 شعر چون در تو حسود ترا  
 رو که در لفظ عاملان فلک  
 سخن عذب سهل ممتنع  
 هر نثائی که گفتمی اندر حلق  
 چه دعا گویمت که خود هنرت  
 شعر هر شاعری که دستان کرد  
 خویشتن در میانه پنهان کرد  
 همه چون ابلهان زندان کرد  
 داغ مسعود سعد سلمان کرد  
 جگر و دل چو لعل و بیکان کرد  
 مر ترا جمع فضل و جدان کرد  
 بر همه شعر خواندن آسان کرد  
 خالق اقبال تو ترا آن کرد  
 مر ترا پیشوای دو جهان کرد

۲ - عطاء بن یعقوب الکاتب المعروف بنا کوك که از فضلاء و شعرای

معروف و اورا دو دیوان عربی و فارسی بوده لیکن در دست نیست و فاتش بسال  
 ۴۹۱ اواخر زمان سلطنت سلطان ابراهیم اتفاق افتاده و مسعود را این مرثیه در  
 ماتم اوست .

عطای یعقوب از مرک تو هراسیدم  
 در بیخ لفظی بر هر نمط همه گوهر  
 شدی و پیش نبودم ز مرک هیچ هراس  
 اگر بیچون توعطا بر جهان نهاد سپاس  
 در بیخ طبعی بر هر گهر همه العاس  
 که در کمال بزرگی ترا نبود قیاس  
 که پیش چون تونه بیند جهان مرد شناس  
 و گرت بستند و رشک آمدش عجب نبود  
 اگر بگرید بر تو فلک روا باشد

( بقیه دارد )